بسمه تعالی

موضوع: مسالک در حسن و قبح /حجیت قطع/ قطع/ مباحث حجج

فهرست مطالب:

[مسالک در حسن عدل و قبح ظلم 1](#_Toc129502831)

[بررسی مسلک پنجم در حسن عدل و قبح ظلم: فطری بودن حسن عدل و قبح ظلم 1](#_Toc129502832)

[مختار استاد حفظه الله در حقیقت حسن عدل و قبح ظلم 3](#_Toc129502833)

[استحقاق عقاب برعصیان تکلیف معلوم 5](#_Toc129502834)

[منشأ حکم عقل به جواز عقاب عبد عاصی 5](#_Toc129502835)

## مسالک در حسن عدل و قبح ظلم

بحث در مسالک حسن عدل و قبح ظلم بود که چهار مسلک همراه با اشکالات آن مطرح شد و اکنون سایر مسالک را مطرح می نماییم.

## بررسی مسلک پنجم: فطری بودن حسن عدل و قبح ظلم

در مورد حسن عدل و قبح ظلم دو عبارت از آیت الله سیستانی حفظه الله نقل شده است:

عبارت اول: «الحسن و القبح العقلیان قوانین فطریة‌ اودعها الله تعالی فی باطن الانسان یدرکها من خلال قوة تسمی بالوجدان فهی امور جعلیة مقننة جهّز بها الانسان فی ضمیره و لیست میولا نفسانیة محضة علی حد سائر المیولات النفسانیة و من ذلک تکتسب قیمتها و اعتباره»

مفاد این بیان این است که در فطرت انسان قوانینی نهفته است که حسن عدل و قبح ظلم از این قوانین انتزاع می‌شود لذا حسن عدل و قبح ظلم یک امر ثابت در عالم واقع و نفس الامر نیستند که با قطع نظر از ذهنیت انسان‌ها در عالم واقع وجود داشته باشند و همچنین صرف حکم عقلاء و اشمئزاز نفس در قبح ظلم و تمایل نفس در حسن عدل نیز نیستند بلکه یک حکم و قانون مودع در نفس انسان است که «عدل باید انجام شود» و «ظلم نباید انجام شود» و موطن این حکم و قانون نیز نفس انسان است.

این مسلک نیز صحیح نیست زیرا در این که مقنن این حکم و قانون کیست، دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: مقنن آن خود انسان است یعنی هر انسانی به اختیار خودش این قانون را انشاء می‌کند.

این احتمال خلاف وجدان است.

احتمال دوم: خداوند انسان را این گونه خلق کرده است که قطعا این قانون در نفس او موجود می‌شود.

این احتمال نیز تمام نیست زیرا:

اولا: این قانون چطور حاکم بر افعال خداوند می‌شود و در مورد خداوند جاری می‌شود؟

ثانیا: معنای این کلام این است که اگر خداوند انسان را به گونه‌‌ای دیگر خلق می‌کرد و در نفس او چنین قانونی به ودیعه نمی‌گذاشت مثل این که خداوند انسانی خلق می‌کرد که قوانین ظالمانه جعل می‌کرد، در این صورت دیگر وراء نفس انسان چیزی به نام حسن عدل وقبح ظلم وجود نداشت. و این خلاف وجدان است.

البته این اشکال به مسلک چهارم نیز وارد است که اگر نفس انسان به گونه‌ای دیگر بود که از ظلم لذت می‌برد و به آن میل و رغبت داشت دیگر ظلم قبیح نبود.

عبارت دوم آقای سیستانی: « انه تعالی عند ما خلق الانسان اودع فیه تلک الاحکام الفطریة علی نحو الاجمال فتکون الشرائع الالهیة تفصیلا لذلک الاجمال.»

یعنی حکم عقل همان حکم شرع است ولذا قاعده‌ی ملازمه تمام نیست زیرا ملازمه یعنی دو حکم با هم تلازم دارند در حالی که حکم عقل همان حکم خداوند است که به انسان به نحو اجمال الهام شده است -همان‌طور که به مادر حضرت موسی علیه السلام و زنبور عسل الهام کرده است- و خود انسان بعد از رشد عقلی احکام خداوند را به نحو اجمال درک می‌کند و خداوند آن احکام را به نحو تفصیلی از طریق انبیاء بیان می‌کند.

و روایات نیز مؤید این نظر است که خداوند احکام خودش را به نحو اجمال به انسان الهام کرده است.

روایت اول: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع‏ يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ‏ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ ع وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»[[1]](#footnote-1)

یعنی خداوند متعال دو حجت بر قوانین خودش دارد یکی انبیاء و دیگری عقل.

روایت دوم: امیرالمومنین علیه السلام فرموده‌اند: « فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ‏ مِيثَاقَ‏ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول‏»[[2]](#footnote-2)

«لیستأدوهم میثاق فطرته» یعنی میثاق‌هایی که خداوند با فطرت انسان بسته است و احیانا انسان غافل از آن است، آن‌ها را استخراج کنند.

بنا بر این تفسیر، حسن عدل و قبح ظلم حکم مجعول عقلاء نیست و همچنین در نفس الامر نیز ثابت نیست بلکه ادراک عقل نسبت به حکم شرع به نحو اجمال است.

این بیان نیز تمام نیست زیرا:

اولا: شخص ملحد نیز بالوجدان قبح ظلم را درک می‌کند در حالی که هنوز خداوند برای او ثابت نشده است و این یعنی انسان برای قبح ظلم یک واقعیتی می‌بیند نه این که قبح ظلم همان تحریم شرعی ظلم است و ملحد نیز قبح ظلم را درک می‌کند اما آن را به عنوان این که حکم شارع است درک نمی‌کند و اصلا انتساب آن به خداوند متعال را نفی می‌کند، و این نشان می‌دهد که قبح ظلم منتسب به خداوند نیست.

ثانیا: قبح ظلم نسبت به افعال خداوند نیز مطرح می‌شود و مثلا گفته می‌شود قبیح است که خداوند عبد مطیع را عقاب کند اما عقاب عاصی قبیح نیست، در حالی که خداوند نسبت به خودش تکلیف ندارد.

## مختار استاد حفظه الله در حقیقت حسن عدل و قبح ظلم

ما هیچ‌کدام از این پنج مسلک را استظهار نمی‌کنیم بلکه بعضی از آنها مثل مسلک دوم (حکم عقلاء بودن حسن و قبح) و مسلک سوم (وجوب شرطی بودن حسن عدل) یقینی البطلان هستند.

چیزی که در مقام می‌توانیم بیان کنیم این است که ما بالوجدان درک می‌کنیم که بعضی از کار‌ها شدیدا زشت هستند مثل عذاب کردن شخص بی‌گناه. و این که گفته شود «این که «نباید ظلم کرد» در عالم نفس الامر وجود دارد» وهمِ محض است زیرا نهی انشاء است و نیاز به منشئ دارد و انسان نمی‌‌تواند منشئ باشد زیرا او مولویت ندارد و شارع نیز منشئ نیست چون بالوجدان شخص ملحد نیز این قضایا را درک می‌کند در حالی که اعتقادی به خداوند ندارد و بر فرض که حکم خداوند باشد نیز ربطی به عالم نفس الامر ندارد بلکه مربوط به عالم قانون خداوند است که به انسان الهام شده است لذا در عالم نفس الامر چیزی بنام «انبغاء العدل» و «عدم انبغاء الظلم» وجود ندارد زیرا انبغاء به معنای «یجب العدل» و عدم انبغاء به معنای «لایجوز الظلم» است و الا عدم انبغاء به معنای زشت بودن که موجب قبح ظلم نیست زیرا بخل و ترجیح راجح بر مرجوح نیز زشت است اما به هیچ یک از این زشتی ها قبح ظلم نمی گویند. ولی بعضی از چیز‌ها آن‌قدر زشت هستند که انسان عاقل بما هو عاقل وقتی آن کار زشت را درک می‌کند از انجام آن کار نهی می‌کند البته ممکن است به خاطر منافع خودش آن کار را مرتکب شود و یا مخالفت با ذهن عقلایی خودش بکند و به دیگران امر کند که آن ظلم را انجام دهند.

و این که مرحوم شاهرودی رحمه الله فرموده‌اند: «زشتی مثل زیبایی ظاهری امری نسبی است و همان‌طور که یک شخص با ذائقه ما زیبا است و ممکن است با ذائقه دیگران زیبا نباشد، جمال معنوی عدل و قبح معنوی ظلم نیز نسبی است»[[3]](#footnote-3) تمام نیست زیرا این کلام اولا: منتهی به نسبیت اخلاق می‌شود یعنی ما چنین هستیم که از ظلم تنفر داریم و الا ممکن است اصلا ظلم بد نباشد.

ثانیا: نسبی بودن قبح ظلم و حسن عدل خلاف وجدان است، همه‌ی انسان‌ها مگر کسانی که به خاطر شدت جنایت، عقل و فطرتشان مسخ شده است، از ظلم تنفر دارند و آن را قبیح می‌دانند و این نشان می‌دهد که این امور وراء ذهن ما دارای یک واقعیت هستند. و تشکیک در این مطلب تشکیک در بدیهیات فطری است.

بنابراین باید بین دو مطلب تفکیک شود: «لاتفعل» در ظلم یعنی «لاینبغی ان یفعل»، این واقعیت ندارد اما قبح شدید ظلم بالوجدان در عالم نفس الامر ثابت است و این هیچ محذوری ندارد. و بالوجدان این که خداوند عاصی را به بهشت ببرد و مطیع را به جهنم ببرد، قبح شدید دارد و انسان بعد از تصور این مطلب به ذهن عقلایی خود انشاء می‌کند که این کار نباید انجام شود و این برای حفظ نظام نیست زیرا که در قیامت اصلا نظامی نیست بلکه به خاطر زشتی شدید این عمل است و این که نباید این کار انجام شود و اگر کسی این کار را انجام دهد و شارع او را عقاب کند، عقاب او زشت و قبیح نیست و این «نباید این کار انجام شود» در عالم واقع وجود ندارد بلکه منشأ آن یعنی «قبح شدید ظلم» در عالم واقع وجود دارد. ما بیش از این مرزبندی اجمالی بین قبح شدید و قبح خفیف نمی‌فهمیم و همین مقدار برای حسن عدل و قبح ظلم کافی است.

## استحقاق عقاب برعصیان تکلیف معلوم

همان‌طور که شهید صدر رحمه الله فرموده‌اند: عقل دو حکم دارد: یکی این که باید تکلیف معلوم مولای حقیقی را اطاعت کرد. که ممکن است کسی در این مطلب خدشه کند ولی مشهور از باب لزوم شکر منعم آن را قبول دارند. و دیگری این که عقاب عبد توسط مولی در صورتی که عبد تکلیف معلوم را عصیان کند، قبیح نیست.

و این که مرحوم شاهرودی رحمه الله این دو را یک حکم دانستند، صحیح نیست زیرا حسن عقاب به معنای سزاوار بودن عقاب نیست بلکه به معنای جواز عقاب است و حسن عدل نیز گاهی به معنای جواز عدل است در مثل قصاص و گاهی به معنای وجوب عدل است در مثل اداء امانت. ما در حسن عقاب دنبال اثبات جواز عقاب هستیم یعنی عقل عقاب عبد عاصی توسط مولی را قبیح نمی‌شمارد و این‌ها دو حکم مستقل هستند. و هر کدام از این دو حکم دارای منشأ هستند.

## منشأ حکم عقل به جواز عقاب عبد عاصی

آیت الله سیستانی حفظه الله فرموده‌اند: مولایی که حق امر و نهی دارد وقتی امر می‌کند امر او مستبطن وعید به عقاب بر مخالفت است. و اگر امر مولی مستبطن وعید نبود و یا امر مولی به نحوی نبود که امر را با شخصیت مولی پیوند زند به این معنی که مخالفت امر او هتک حرمت مولی محسوب شود عقاب صحیح نبود. لذا در موارد تجری که امری وجود ندارد عقاب صحیح نیست بلکه فقط عقاب در مخالف امر معلوم مولی صحیح است. و در منشأ این عقاب دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: منشأ آن ربط الشخصیة باشد. که در نظام‌های موالی و عبید است که مولی امتثال امر خود را به احترام به شخصیت خود پیوند می‌‌زند.

احتمال دوم: منشأ آن این است که در خطابات شارع امر شارع متضمن وعید به عقاب بر مخالفت امر است و به‌خاطر این استبطان وعید در خطاب امر، عقاب صحیح است.

و استظهار ما نیز همین احتمال دوم است.

و شاهد آن این است که اگر ملاک عقاب ربط شخصیت مولی به امتثال امر خود بود به نحوی که مخالفت امر هتک حرمت او باشد باید عقاب مخالفت در تمام اوامر و نواهی یکسان بود چون ملاک آن هتک شخصیت مولی است که در همه‌ی این‌ها یکسان است در حالی که بالوجدان می دانیم که عقاب ها مختلف هستند زیرا وعید بر عقاب‌ها متفاوتند.

ثانیا: ارتکازی وجود ندارد بر این که عبد با عصیان خود هتک حرمت مولی می‌کند، بلکه او فقط عبد شقی است که نافرمانی خداوند می‌کند.

بنابراین منشأ استحقاق عقاب استبطان خطاب امر و نهی نسبت به وعید بر عقاب است و این یک مصححی برای استحقاق عقاب است.

1. الکافی(ط- الاسلامیة)، کلینی، محمد بن یعقوب، ج1، ص13. [↑](#footnote-ref-1)
2. نهج البلاغه(للصبحی صالح)، شریف الرضی، محمد بن حسین، ص43. [↑](#footnote-ref-2)
3. اضواء و آراء، تعلیقات علی کتابنا بحوث فی علم الاصول، هاشمی شاهرودی، محمود، ج2، ص58. [↑](#footnote-ref-3)